

بوجود آمدن پلان مارشال

پیام مارشال

در نیمه روز پنجم جون ۱۹۴۷ جورج س. مارشال وزیر امور خارجه ایالات متحده امریکا بیانه مبسوطی در تالار هاروارد ایراد نمود. از طرف دانشگاه هاروارد برای جورج مارشال پیاس خدمات وی در مقام رئیس کل ستاد ارتش در زمان جنگ جهانی دوم دکتورای افتخاری اعطا میشد. روز توزیع فراغتنامه ها بود. فارغ التحصیلان چین ها و کلاه های عنعنوی پوشیده بودند. استادان با یونیفورمهای رنگارنگ ملبس بودند. افسران ارتش احضارات تشریفاتی داشتند. درسینه های شان علامات فارقه میدرخشید. اما جورج مارشال مدالها و نشانهای خود را تعلیق نموده بود. او دریشی فولادی سنگین بتن داشت ، زیرا درین محفل بحیث وزیر خارجه اشتراک ورزیده بود. مارشال دکتورای افتخاری را پیاس خدمات گذشته خود بدست میآورد، اما او با یک پیام مهم برای آینده به این محفل آمده بود.

« من ضرورت ندارم بشما بگویم که اوضاع جهان خیلی جدی است ». بیانه مارشال با این الفاظ آغاز شد. لهجه او هم درین اثنا دراماتیک نبود. زیرا او تمایلی به چنین چیز نداشت . قوت کلام او در همین نهفته بود . مارشال گفت ، در ماه های اخیر واضح میشود که اقتصاد اروپا جدی تر از آن برهم خورده است که بلا فاصله بعد از جنگ پیشبینی میشد. کشورهای اروپایی در یک حلقه بی انتها گیر مانده اند: برای اینکه مردم از گرسنگی و سردی نمیرند ، حکومت مجبور اند اسعار ارزشمند خود را برای خریداری مواد غذایی و مواد سوخت مصرف کنند. این وضعیت سبب میشود که در اعمار مجدد کشورها سرمایه گذاری صورت نگیرد. تهدید پراگندگی های اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی در اروپا بوجود آمده است که نمیتواند برای ایالات متحده بی تفاوت باشد. مارشال در ختم بیانه خود اظهار داشت که ایالات متحده باید اروپا را در چهار سال آینده با بذل کمکهای اقتصادی وسیع المقیاس از مضیقه حاضر رهایی ببخشد.

از همکاری بین المللی بطرف جنگ سرد

نظم جدید جهانی

در فاصله میان ختم جنگ جهانی دوم و پنجم جون ۱۹۴۷، روزیکه مارشال بیانیه خود را در دانشگاه هاروارد ایراد نمود، در استقامت سیاست خارجی امریکا تغییر مهمی بوقوع پیوسته بود. بعد از جنگ جهانی دوم ایالات متحده نمیخواست خود را از جهان تجرید بسازد، چیزیکه بعد از جنگ جهانی اول بوقوع پیوسته بود. در آنزمان ایالات متحده عضو جامعه ملل نشده بود و دنیا را بعد از جنگ بدست تقدیر گذاشت. این بار امریکاییها با شمول خود در جنگ میخواستند دنیا را بصورت قطعی از جنگ و دکتاتوری آزاد بسازند.

ایجاد یک نظم جدید در جهان مد نظر امریکاییها بود. آنها بعد از جنگ پالیسی دنیای واحد (One World Policy) را رویدست گرفته بودند، چنان شیوه همکاری بین المللی که باید مساعدت مینمود تا افکار و اصطلاحات زمان جنگ جای خود را به اقتضات زمان صلح تخلیه کنند. کوردل هول وزیر خارجه امریکا حتی در نوامبر سال ۱۹۴۳ در کانگرس اعتراف نمود که ایالات متحده بعد از جنگ بمانند گذشته نامیمون (unhappy past) برای تضمین امنیت خود به عرصه های نفوذ و اتحادیه ها ضرورت نخواهد داشت. صلح و امنیت باید بعد از این بوسیله یک سازمان سراسری جهانی - ملل متحد تأمین شود. در نظم جدید جهانی باید بانک جهانی و صندوق بین المللی پول (IMF)، موسساتیکه در جولای ۱۹۴۴ در کنفرانس متحدین منعقد شده بریتون وودز امریکا اساسگذاری شدند، مواظبت از ثبات پولی و مالی را بعهده بگیرند. در عرصه تجارت باید پروتکسیونیزم بمثابه میراث سالهای بحران جای خود را به تجارت آزاد میان تمام کشور های جهان تخلیه کند. همچنان باید یک سازمان تجارت جهانی بمنظور حل منازعات تجارتي و لغو محدودیت های تجارتي ایجاد میگردد.

در چوکات نظم جدید جهانی، روزولت رئیس جمهور ایالات متحده آرزومند دوام همکاریهای متقابل متحدین در زمان بعد از جنگ بود. روزولت باور داشت که این همکاریها دربرگیرنده اتحاد شوروی - بزرگترین همپیمان او نیز خواهد بود. در امریکا، مردم اتحادشوروی را بیش ازین صرف کشور لینین نمی شمردند، کسیکه انقلاب جهانی کمونیستی را دستور قرار داده بود. اتحاد شوروی به همکاریهای بین المللی پیوسته بود تا اینکه در سال ۱۹۴۱ منشور اتلانتیک را که در آن حق تعیین سرنوشت برای تمام ملل تثبیت گردیده بود، امضاء نمود. چنین وانمود میشد که اتحادشوروی در مبارزه مشترک علیه نازیزم محدوده های آیدیالوژیک خود را کنار گذاشته است. این احساس زمانی بوجود آمد که یوزیف ستالین رهبر شوروی در ماه می ۱۹۴۳ از انحلال کمینترن خبر داد. کمینترن سازمان بین المللی ای بود که در سراسر جهان برای انجام انقلاب های کمونیستی تلاش بخرچ میداد.

مگر همکاریها میان دو همپیمان بزرگ چنان ادامه نیافت که روزولت آرزو مینمود. مناسبات میان ایالات متحده و اتحاد شوروی تا آن حد بطرف سردی رفت که در بهار سال ۱۹۴۷

سخن از جنگ سرد به زبانها افتاد. تدریجاً برای امریکاییها واضح شد که در سیاست شوروی ها کمافی السابق تمایل توسعه طلبی حاکم است. با این وسیله ستالین امکان مییافت تا قدرت خود را گسترش ببخشد .

« BABYING THE SOVIETS »

تا بهار سال ۱۹۴۷ در اروپای شرقی هیچ دولتی باقی نمانده بود که دموکراسی در آن بصورت نورمال وجود داشته باشد. با رهنمود ستالین کمونیستها در کشورهای اروپای شرقی مشغول بدست آوردن قدرت بودند. سرعت ها متفاوت بود، اما استقرار حاکمیت کمونیستی در تمام اروپای شرقی نحوه واحد داشت . ستالین تقاضا داشت ، بکمک حضور تهدید آمیز قشون سرخ که اروپای شرقی را از اشغال آلمان نازی آزاد ساخته بود، تا کمونیستهای فراری _ تحصیل یافته مسکو بقدرت برسند. در بعضی کشورها مانند چکوسلواکیا کمونیستها بخاطر نقش فعال خود در مقاومت در زمان جنگ از پشتیبانی مردم بر خوردار بودند. وقتی آنها یکبار به حاکمیت راه مییافتند تلاش میکردند تا پستهای وزارت داخله و دفاع را در اختیار خود قرار بدهند . باتحت کنترل قرار دادن پولیس و ارتش ، ستالینیستها قادر میشدند تا دموکراسی را از داخل نابود کنند . غیر کمونیستها و کمونیستهای آزادمنش مورد فشار و ترور قرار میگرفتند. سایر احزاب چپ مکلف بودند که در چوکات یک جبهه سوسیالیستی خود را با کمونیستها وابسته بسازند. در نتیجه ، کمونیستها در انتخابات فرمایشی به پیروزی مطلق دست می یافتند.

در فروری ۱۹۴۵ در زمان کنفرانس متحدین در یالتا روزولت از ستالین قول گرفته بود که در تمام کشورهای اروپایی انتخابات آزاد برگزار شود . در عین حال رئیس جمهور بشدت مریض امریکا به این تقاضای ستالین تن داده بود که کمیته لوبلین باید هسته حکومت آینده پولند را تشکیل بدهد. کمیته متشکل از کمونیستهایی بود که در زمان جنگ در مسکو تعلیم دیده بودند. روزولت درینجا با این امید توافق نشان داد که مگر برخورد حسن نیت امریکا ستالین را در زمان بعد از جنگ نیز به همکاری با ایالات متحده ترغیب نماید .

« اعلامیه در باره اروپای بعد از زمان جنگ » که در یالتا به امضاء رسید و در آن برای

هر کشور حق انتخابات آزاد برسمیت شناخته شده بود، بروی کاغذ باقی ماند. انتخاباتی که در نوامبر سال ۱۹۵۴ در بلغاریا دایر شد، بصورت کامل فرمایشی بود : جبهه پدروطن که در آن کمونیستها تسلط داشتند نود فیصد آراء را بدست آورد. یک سال بعدتر در رومانیا نیز بلاک احزاب دموکراتیک در انتخابات به نتایج مشابه و دور از واقعیت دست یافت . انتخابات پولند در جنوری ۱۹۴۷ برای سیاست خارجی امریکا حیثیت یک نقطه عطف را داشت . حزب مشهور دهقانی صرف ده فیصد آراء را بدست آورد ، در حالیکه بلاک دموکراتیک بخش باور نا شدنی

یعنی هشتاد فیصد آراء را صاحب گردید. در عکس العمل به نتایج انتخابات در پولند ، هاری س. ترومن که در اپریل ۱۹۴۵ جانشین روزولت گردیده بود در صحبت با جیمز ف. بیرنيس وزیر امور خارجه اظهار داشت : « I ' m tired of babying the Soviets. » ۱

ترومن تحت تأثیر یک راپور دیپلماتیک قرار گرفته بود که در فبروری ۱۹۴۶ بوسیله جورج ف. کنان کارمند سفارت امریکا در مسکو به واشنگتن ارسال شده بود. درین راپور که بنام تلگرام طویل شهرت مییافت ، کنان سیاست خارجی اتحادشوروی را تحلیل نموده بود. کنان نتیجه گیری میکرد که همکاری با ستالین بی مفهوم میباشد، زیرا او از تمام مساعدتها برای گسترش قدرت خود استفاده نموده است . از آنجائیکه سیاست ستالین بر منطق زور استوار است ، امریکاییها نباید در جستجوی همکاری با اتحاد شوروی باشند بلکه باید مشت خودرا در برابر ستالین محکم ببندند.

در دروازه آسیا

در بهار سال ۱۹۴۶، در زمان بحران در ایران واضح شده بود که حرفهای کنان در قلب ترومن جا گرفته اند . ایران درسال ۱۹۴۲ بوسیله متحدین اشغال گردید تا از نفوذ آلمان در امان بماند. در معاهده با ایران قرار گذاشته شده بود که قطعات نظامی متحدین در ظرف ششماه بعد از تسلیمی آلمان خاک ایران را ترک میگویند. اما ستالین در میعاد مقرر از پس کشیدن قشون سرخ از خاک ایران امتناع ورزید. در آذربایجان یا قسمت شمالی ایران که بوسیله اتحادشوروی اشغال شده بود، جمهوری سوسیالیستی خودمختار اعلان گردید. در آغاز مارچ ۱۹۴۶ ، زمانیکه رئیس جمهور ترومن از سوق قشون سرخ بجانب تهران اطلاع یافت ، بیرنيس وزیرامورخارجه را به مسکو فرستاد تا اعتراض شدید امریکارا بسمع برساند . مزید برآن ، او هدایت داد تا کشتی هواپیمابر دار Missouri به استقامت ایران حرکت کند. این اولین بار بود که ایالات متحده در برابر توسعه جویی ستالین ممانعت کرد . وستالین متوقف گردید .

اما اگر ستالین عزم داشت که نفوذ خودرا در ترکیه و یونان وسعت ببخشد، ایران به هرحال باید در ساحه دسترسی اتحاد شوروی باقی میماند. در تابستان ۱۹۴۵ ترکیه ناگهان از جانب شوروی مورد یکسلسله ادعاهای ارضی قرار گرفت . ستالین میخواست تنگه داردانیل را بمثابة راه دخولی به بحیره مدیترانه بیشتر تحت کنترل بیاورد. یکسال بعدتر ستالین ادعاهای خودرا با تهدید آمادگی قشون سرخ برای مداخله تقویت نمود . اما ترکیه در برابرتهدید تسلیم نشد. اوتوانست کمک ایالات متحده را جلب کند که در اول اکتوبر ۱۹۴۶ بار دیگر کشتی هواپیمابرداری را به استقامت بحیره مدیترانه اعزام نمود.

در خزان همانسال پارتیزانهای کمونیستی در یونان جنگ گوریلابی علیه رژیم را به حمایت مسکو آغاز نمودند . یونان در یک وضعیت اسفناک اقتصادی- اجتماعی فرو رفته بود. حکومت یونان بکمک نظامی انگلیس پابرجا نگهداشته میشد. مگر انگلستان بوسیله جنگ از لحاظ مالی تضعیف شده بود و توان ادامه کمکهای نظامی را برای مدت طولانی نداشت . همانبود که ارنست بیوین وزیر خارجه انگلستان از ایالات متحده تقاضا نمود تا مکلفیتهای در یونان را بعهده بگیرد . اما او از جانب واشنگتن کدام عکس العملی نشنید. زمان انتخابات بود . جمهوری خواهان تنزیل مالیات و کاهش مصارف حکومت را شعار قرار داده بودند. آنها در انتخابات ماه نوامبر ۱۹۴۶ باخت سنگینی را بر دموکراتها در کانگرس تحمیل کردند. بناءً رئیس جمهور دموکرات فاقد فضای مساعد سیاسی بود تا کمکهای مالی برای خارج را افزایش ببخشد.

« MAN FOR ALL SEASONS »

در فبروری ۱۹۴۷ وضع مالی بریتانیا تا حدی مشکل افزا شد که آنکشور مجبور گردید واحدهای نظامی خود را از یونان بازگرداند. در همین وقت بیوین توانست حکومت امریکارابه استعجال اوضاع معتقد بسازد: اگر ایالات متحده مداخله نکند ، حکومت یونان سقوط خواهد کرد. اهمیت استراتژییک یونان خیلی زیاد بود . کامیابی کمونیزم در یونان موقف شوروی را در اروپاتقویت مینمود، ترکیه در برابر تهدید شوروی بیدفاع میماند واتحادشوروی به دروازه شرق میانه وآسیا میرسید.

جورج مارشال هشدار میداد : « We are at the point of decision » . ۲ ترومن در آغاز سال ۱۹۴۷ ازین جنرال قابل احترام خواهش کرد تا پست وزارت امور خارجه را بعهده بگیرد. مارشال در مقام رئیس کل ستاد ارتش خوب به اثبات رسانیده بود که میتواند با کانگرس پر قدرت امریکا کار کند. او مورد اعتماد رئیس جمهور دموکرات امریکا قرار داشت ، در حالیکه خودش حتی عضو حزب هم نبود و بدین لحاظ در میان جمهوری خواهان از اتوریته برخوردار بود. این امر حایز اهمیت فراوان بود، زیرا بعد از انتخابات ماه نوامبر جمهوری خواهان اکثریت را در کانگرس تشکیل میدادند. مارشال سعی مینمود تا سیاست خارجی امریکارا مانند زمان جنگ از عرصه سیاست احزاب دور نگاهبدارد . دین ج . اشیسون معین وبعدهتر جانشین مارشال ، وزیر خارجه شدن این « Man for All Seasons » را درین مرحله تعیین کننده تاریخ جهان یک « act of God » بشمار میآورد. ۳

دکترین ترومن

چطور ممکن بود که مردم وکانگرس ایالات متحده به جدیت اوضاع و ضرورت بذل کمکهای مالی به حکومت یونان و ترکیه معتقد ساخته شوند؟ مشوره سناتور فاندنبرگ برای رئیس جمهور ترومن این بود: « scare the hell out of the country ». آرتور فاندنبرگ از حزب جمهوری خواه رئیس کمیته روابط خارجی سنا بود که بنابراین در فرمولبندی سیاست خارجی موقف کلیدی داشت . بنظر فاندنبرگ بعد از انتقال قدرت به کمونیستها در بلغاریا ، رومانی و پولند وقت آن رسیده است تا به ملت امریکا نشان داده شود که بیش ازین همکاری با « Uncle Joe * » مصلحت نیست . کمک به یونان و ترکیه باید بخش متشکله یک ماموریت تاریخی باشد. در غیر آن کانگرس کمک بالغ بر چهارصد میلیون دالر را تصویب نخواهد کرد . در ۱۲ مارچ ۱۹۴۷ ترومن در کانگرس یک بیانیه آتشین ایراد نمود. او به تمام کشورهاییکه از داخل و یا خارج آزادی خود را با تهدید مواجه میدیدند، کمک پیشنهاد نمود . دکترین ترومن بمعنی یک چرخش قاطع در سیاست خارجی ایالات متحده بود. امید همکاری با اتحاد شوروی منهدم شد و جای خود را به درک این ضرورت تخلیه نمود که امریکا باید خود را در مقابل با توسعه طلبی کمونیسم قرار بدهد.

اروپا در بهار سال ۱۹۴۷

در رابطه با تقاضای یونان و ترکیه برای کمک نظامی *The State War Navy Coordinating* که همآهنگی مشی وزارت های خارجه ، جنگ و بحریه را بعهدہ داشت ، وظیفه گرفت تا وضعیت در سایر کشور هارانیز مطالعه کند . نه تنها در یونان ، بلکه در سایر نقاط اروپا اوضاع در بهار سال ۱۹۴۷ آشفته بود. بازسازی ویرانیهای جنگ از ناحیه کمبود دالر با ممانعت مواجه بود. برای اعمار مجدد سرمایه گذاریهای زیادی بکار بود . بنابر خساره اندکی که ایالات متحده در زمان جنگ متحمل گردیده بود، امریکا یگانه کشوری بود که میتوانست تقاضای عظیم اروپا را از لحاظ مواد خام ، محصولات صنعتی و ماشین و آلات برآورده بسازد. همچنان قسمت زیاد مواد خوراکی باید از ایالات متحده وارد میگردد. اروپای شرقی دگر بیش ازین گدام غله اروپا شمرده

نمیشد. در جریان سال ۱۹۴۶ کشورهای مختلف اروپا ذخایر دالری خود را تمام کردند. بدین لحاظ قادر به سرمایه‌گذاریهای کافی نبودند، چنانچه در اواخر ۱۹۴۶ هیچ پیشرفتی در احیای اقتصاد صورت نمیگرفت. طور اوسط تولیدات اقتصادی در آغاز سال ۱۹۴۷ روبه کاهش گذاشت.

* ستالین در آمریکا به این نام ملقب بود.

زمستان ۱۹۴۶-۱۹۴۷ یکی از سردترین زمستانهای آنزمان در اروپا بود. یخبندان شدید بمعنی یک ممانعت اضافی در جهت سرمایه‌گذاری بود، زیرا حکومتات مجبور میشدند داشته‌های ناچیز اسعاری خود را برای خریداری محروقات مصرف کنند. تولید محصولات زراعتی نیز از اثر وضعیت خراب جوی کاهش یافته بود. در اروپا قلت مواد خوراکی وجود داشت، که به لحاظ تکثر سریع نفوس در مرحله بعد از جنگ رنج آن فزونی مییافت. در مناطقی مختلف اروپا گرسنگی وجود داشت. در آلمان، که در آن هر کارگر طور اوسط فقط نصفی از کالوری مورد ضرورت را بدست میآورد، در شروع سال ۱۹۴۷ ناآرامی‌هایی از ناحیه کمبود مواد غذایی برپا گردید.

سی. ر. اتلی صدراعظم برتانیه به امریکاییها تکراراً هشدار داد که گرسنگی کتلوی اروپا را تهدید میکند. ۴

رشد اقتصادی نیز به سببی با موانع برمیخورد که تجارت میان کشورهای اروپایی در معاهدات دوجانبه منجمد قرار داده شده بود. بمنظور صرفه جویی اسعار، کشورهای اروپایی مواظب بودند تا تجارت با خارج در موازنه قرار داشته باشد. بدین ترتیب، جریان بسیار کوچک تجارتی تعیین کننده سطح تجارت میان دو کشور بود. امریکاییها با تأثر ناظر آن بودند که دادوستد تجارتی و تادیاتی در اروپا چطور شکل مییافت. آنها هراس داشتند که مبادا پروتکسیونیزم اروپایی تجارت جهانی را برهم بزند. برای امریکائیان تجارت آزاد همان معجزه ای بود که باید شکوفانی و دموکراسی را تضمین مینمود.

اما در اروپا تا هنوز بحران عمیق ناشی از جنگ، مشکلات احیای اقتصادی و بی اعتمادی نسبت به سیستم کهنه سرمایه‌داری حاکم بود. احساس اینکه جامعه بعد از جنگ بار دیگر منحرف میشود، وسیعاً گسترش یافته بود. در هر جا جنبش چپ رشد میکرد. در انگلستان در جولای ۱۹۴۵ حزب کارگر برنده انتخابات شد. در هلند حزب کمونیست در انتخابات سال ۱۹۴۶ به بزرگترین پیروزی در تاریخ خود نایل گردید. حزب کمونیست فرانسه در انتخابات سال ۱۹۴۶ به بزرگترین حزب فرانسه مبدل گردید و با اشغال پنج پست وزارت در حکومت سهیم شد. همچنان در ایتالیا کمونیسم در میان مردم پیروان زیادی داشت.

در ختم مارچ ۱۹۴۷ کمی راکه کشورهای اروپایی از طریق United Nations Relief and Rehabilitation Administration (UNRRA) بدست میآوردند، متوقف گردید. فکرمیشد که در آنزمان اروپا نمیتوانست بدون کمک عاجل گذاره کند. اما دیده شد که واقعیت چنین نبود. ایالات

متحدہ کہ ہفتاد فیصد این کمکہارا تمویل مینمود، حاضر نبودکہ بہ بذل کمکہا از طریق UNRRA ادامه بدهد. بخش زیادی از پولہای امریکا بقسم کمک مواد غذایی بہ اروپای شرقی میرفت. بخصوص پولند ویوگوسلاویا از طریق UNRRA از کمکہا مستفید میشدند. تشویش امریکاییہا ازین ناحیہ پیوستہ بالا میگرفت کہ آیا با کمک خود بہ رژیم ہا در اروپای شرقی چہ خدمتی بخود انجام میدہند.

« THE EUROPEAN CRISIS »

درماہ ہای اپریل ومی ۱۹۴۷ ویلیام ل. کلایتون معین وزارت روابط اقتصاد خارجی امریکا در ژنیو، جائیکہ ازجانب ملل متحد یک کمیسیون اقتصادی برای اروپا (ECE) ایجاد میشد، حضور یافتہ بود. ECE باید سلسلہ تدابیری را برای اعمار مجدد اروپا رویدست میگرفت. کلایتون در زمان اقامت خود در ژنیو خیلی ہا تحت تأثیر پرابلمہای اروپا قرار گرفت. این وضعیت اورا جدأ متأثر ساختہ بود کہ بازار سیاہ شکوفان میشد اما تجارت میان شہرہا و دہات فلج بود. او میدید کہ چطور دہقانان فرانسه نمیتوانستند در شہرہا اشیای مورد ضرورت خودرا از قبیل لباس وغیرہ خریداری کنند، بہ فرانک اعتماد نداشتند، توجہ شان بہ کشت وکار کاهش مییافت، اما حیوانات خودرا با غلات تغذی مینمودند. واین درحالی کہ باشندگان شہرہا از گرسنگی بہ تہدید مرگ مواجہ بودند. او میدید کہ کمبود مواد غذایی در بعضی مناطق تا چہ اندازہ غم انگیز بود. همچنان او از ناحیہ حاصلات غلہ در فرانسه برای سال آیندہ کہ بعلت تابستان خشک وبتعقیب آن زمستان بسیار سرد بہ تہدید مواجہ بود، جدأ نگرانی داشت.

کلایتون بعد از بازگشت خود بہ واشنگتن یادداشتی بہ جورج مارشال وزیر امور خارجہ و دین اشیسون معین وزارت خارجہ نوشت کہ بہ آن « The European Crisis » عنوان داد. کلایتون نوشت، این واضح است کہ ما ویرانی اقتصاد اروپا بوسیلہ جنگ را جدأ کم بہا دادہ ایم. او پیشگویی نمود کہ اگر ایالات متحدہ عمل نکند، اروپا در سال ۱۹۴۸ از لحاظ اقتصادی، اجتماعی وسیاسی خواہد فروپاشید. اروپا بکمک زیاد ضرورت دارد وبمقیاس بزرگتر از گذشتہ.

کلایتون در رابطہ با بذل کمکہا از یک برخورد جدید جانبداری مینمود. کمکہای ضروری کہ از طریق UNRRA توزیع میشد بمنظور رفع موقت احتیاجات عاجل بود اما حل ساختاری پرابلمہای اروپارا ارائه نمیکرد. بنظر کلایتون امریکا باید در آیندہ صرف کمکہای کواردنہ شدہ را بہ کشور ہای اروپایی مبذول میداشت: مساعدتہای اقتصادی نباید بیش ازین در کشور ہای

مختلف بر اقتصادهای پروتکسیونی اروپا پراکنده میشد. بعقیده کلایتون، انتیگراسیون اقتصادی برای احیای اروپا اهمیت کلیدی داشت. کشورهای اروپایی میتوانستند از طریق همکاریهای متقابل بازارهای خود را وسعت بدهند. بدینوسیله تولید در اروپا افزایش مییافت و بی موازنگی تجارت با ایالات متحده برطرف میگردد. امریکاییها باید بوسیله یک پروگرام کمکهای کواردنه شده همکاریهای ضروری میان کشورهای اروپایی را ترغیب مینمودند.

پروگرام کمکی ای راکه کلایتون به وزیر خارجه ومعاون آن مشوره داد عبارت از یک مساعدت وارداتی بود. کلایتون تخمین مینمودکه اروپا درجریان یک مرحله سه ساله همه ساله به مبلغ شش تا هفت ملیارد دالر برای وارد نمودن آن کالاهایی از امریکا نیاز داردکه برای احیای اقتصاد اروپا ضروری میباشد. اقتصاد امریکا وسایل این پروگرام کمکی عظیم را در اختیارداشت، زیرا درآن مرحله نصفی از طاقت تولیدی دنیا به ایالات متحده متعلق بود. بنظرکلایتون، این پروگرام کمکی حیثیت سرمایگذاری برای ثبات اقتصادی را دارا بود. انکشاف اقتصادی که بوسیله تطبیق پروگرام در اروپا انتظار برده میشد باید ازبرهم خوردن تجارت بین المللی وسیستم Bretton Woods پیشگیری مینمود.

مسئله آلمان

اعمارمجدد یا پرداخت غرامت

این واقعیت که متحدین بعد از جنگ بمقیاس فزاینده در برابر همدیگرقرار گرفتند، از روی اختلاف آنها برسر مسئله برخورد با دشمن سابق بطور خیلی روشن قابل رویت بود. اتحاد شوروی که بوسیله جنگ خسارات سنگین را متحمل گردیده بود، بر غرامات جنگی حساب مینمود ومیخواست آلمان را هرچه پاک تر جاروب نماید، در حالیکه ایالات متحده تدریجاً به این استنتاج رسید که احیای اقتصادی آلمان واقعاً ضروری میباشد.

درنوامبر ۱۹۴۳ در کنفرانس تهران روزولت، ستالین و چرچل فیصله نمودندکه آلمان بعد از غلبه برآن باید به زونها تقسیم شود واشغال گردد. درختم سال ۱۹۴۴ کشورهای سه گانه در باره سرحدات زونهای اشغالی به توافق رسیدند. فرانسه نیز یک زون را تحت حمایت خود قرار داد. درزمان کنفرانس متحدین درپوتسدام درجولای ۱۹۴۵ برای اولین بار درباره آینده آلمان مغلوب مذاکرات مفصل صورت گرفت، اما وحدت نظر میان ترومن، ستالین وچرچل به فیصله های اصولی درباره تصفیه آلمان از وجود نازیسم و تنظیم غراماتیکه آلمانها باید به متحدین میپرداختند، محدود میشد. این رهبران مسئله آماده ساختن سند نهایی در باره تنظیم زندگی صلح آمیز در

آلمان را به وزرای خارجه چهار قدرت بزرگ محول نمودند.

اتحادشوروی در کنفرانس پوتسدام اجازه بدست آورد تا صنایعی را که در زون اشغالی او واقع است دیمونتاژ کند ، کاری که از قبل آغاز شده بود. با تجهیزاتی که از زون اشغالی شوروی انتقال مییافت ، صنایع ویران ویا متروک زمان جنگ در اتحادشوروی احیا میگردد. از آنجائیکه عمده ترین مناطق صنعتی آلمان در غرب این کشور واقع بود، ستالین در کنفرانس پوتسدام نایل گردید تا بخشی از غراماتی که از زونهای غربی حاصل میشد نیز به شوروی تعلق بگیرد. اما در باره مبلغ مجموعی ای که اتحادشوروی تقاضا داشت کدام توافقی حاصل نشد. ترومن پیشنهادی را که پنجاه قبل در یالتا به سلف او روزولت از طرف ستالین مطرح شده بود قبول نکرد: بیست میلیارد مارک غرامت که نصف آن باید به اتحادشوروی پرداخته میشد . به اساس اصرار امریکا در پوتسدام قرار گذاشته شد که آلمان باید از لحاظ اقتصادی واحد باقی بماند: زونهای صنعتی غرب باید محصولات صنعتی را با مواد غذایی در زون شوروی که عمدتاً منطقه کشاورزی بود ، مبادله مینمودند.

بعد از کنفرانس پوتسدام بزودی وانمود گردید که آلمانهای مسکون در زون شوروی نه تنها از صنایع بلکه از آزادیهای سیاسی خود نیز محروم شدند. بمانند سایر کشور های تحت کنترل شوروی ، حزب کمونیست مخالفین سیاسی خود را بکمک مسکو از صحنه خارج ساخت . در دسمبر ۱۹۴۵ اداره حزب دموکرات مسیح بوسیله قوماندانی زون تحت اشغال شوروی لغو شد ودر اپریل ۱۹۴۶ سوسیال دموکراتها وادار شدند تا بمنظور ایجاد حزب متحده سوسیالیستی آلمان (Sozialistische Einheitspartei Deutschlands) باکمونیستها مدغم شوند. از ایده بدست آوردن محصولات زراعتی برای زونهای غربی چیزی حاصل نشد.

در زونهای غربی از ناحیه نرسیدن مواد خوراکی از زون شوروی قحطی حکمفرماگردید. کمکهای وسیع امریکا طی سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ آلمانهای ساکن مناطق غربی را از مرگ گرسنگی نجات داد. آلمانها به بهتر شدن وضعیت خود امید نداشتند ، زیرا احیای اقتصادی کشور بعلت تادیه غرامات ، بعلت محدودیت هاییکه قدرت های متحده بر تولید کالاهای صنعتی وضع نموده بودند، وبالاخره بعلت صدور اجباری ذغال سنگ به مناطق آزادشده مختل گردیده بود . همه این پرابلمها سبب شد که در آغاز سال ۱۹۴۷ سطح استخراج ذغال سنگ تا ۴۵ فیصد سطح سالهای قبل از جنگ پائین بیفتد.

نگاهداری قوتهای اشغالی در آلمان برای ایالات متحده با مصارف گزاف توأم بود . قبل از بهم پیوست ساختن زونهای انگلیسی و امریکایی در اول جنوری ۱۹۴۷ ایالات متحده مکلفیتهای مالی انگلستان را بعهده گرفت . مزید بر مصارف نظامی ، امریکاییها کمکهای وسیعی هم به مردم آلمان میرسانیدند. رنج مردم آلمان و نیاز آنها به کمکهای همه جانبه ، امریکاییهارا معتقد

ساخت که احیای اقتصادی آلمان ضروری می‌باشد. همچنان ، فهم اینکه بدون پوتنسیال اقتصادی آلمان ، اروپای غربی به پا ایستاده نمیتواند، نزد امریکاییها قوت می یافت . صنایع پیشرفته نه تنها در آلمان بلکه در هر جای دیگر اروپا باید محرک انکشاف اقتصادی قرار میگرفت. اویریل هریمن وزیر تجارت امریکا درین مورد به هاری ترومن گفت : «بهترین غرامتی را که متحدین غربی ما میتوانند دست بیاورند بازسازی سریع آلمان است.» ۵ زیرا این کشور کاملاً به ویرانه مبدل شده بود ، کشوری که بالقوه دارنده پرقدرت ترین اقتصاد در اروپا بود.

فرانسوی ها از قبل عظمت پوتنسیال اقتصادی آلمان را خوب احساس میکردند. از ترس در برابر قدرت رقابتی اقتصاد بازسازی شده آلمان، حکومت فرانسه اغلباً در مذاکرات بر سرآینده آلمان از موضعگیری اتحادشوروی جانبداری مینمود. حکومت فرانسه که تا ماه می ۱۹۴۷ پنج وزیر کمونیست نیز شامل آن بود، بمانند ستالین بر پرداخت خسارات اصرار میورزید. در پهلوی این همه فرانسویها میخواستند سارالند را به فرانسه متعلق بسازند و حوزه رور، قلب صنایع آلمان را یکجا با سرزمین راین تحت اداره بین المللی بیاورند. امریکاییها در برابر این مشکل قرار گرفته بودند که چطور آلمان ، دشمن سابق، را کمک نمایند بدون آنکه فرانسه همپیمان خود را رنجانیده باشند.

مارشال در مسکو

در آغاز مارچ ۱۹۴۷ مارشال به امید یافتن یک راه حل برای مسئله آلمان در کنفرانس شورای وزرای خارجهٔ متحدین عازم مسکو گردید. هیئت امریکایی متشکل از ۸۴ عضو بود. هیئت شش هفته در مسکو ماند. طی این مدت ۴۴ جلسه تدویر یافت . مگر هیچ پیشرفتی در مسئله تعیین آئینده آلمان حاصل نگردید. وی. مولوتوف وزیر خارجه اتحادشوروی با موضعگیری انعطاف ناپذیر خود بحث بر پیشنهادات امریکا در باره احیای وحدت اقتصادی آلمان و بلندبردن تولیدات صنعتی آن رابه تأخیر میکشاند. مولوتوف بر تقاضای شوروی مبتنی بر تادیه ده میلیارد مارک برای جبران خسارات پافشاری میکرد که باید از مدرک تولیدات محدود باقیمانده تمویل میشد.

مارشال درک مینمود که اقناع تقاضاهای شوروی بدین معنی خواهد بود که آلمان بدون کمک امریکا باقی مانده نمیتواند. امریکاییها باید به پمپ نمودن پول به زونهای غربی ادامه میدادند، درحالیکه شوروی ها زون خود را پاک غارت میکردند. بعقیده مارشال این وضعیت در حقیقت به آن منجر میشد که جبران خسارات را ایالات متحده به اتحاد شوروی میپرداخت .

چهار وزیر خارجه در مسکو نه تنها بر سر مسئله اقتصاد آلمان بلکه در مورد شکل دولت آئینده آن نیز به توافق نرسیدند. مولوتوف طرفدار بوجود آوردن یک حاکمیت قوی مرکزی بود. مارشال، بیوین و بیادولت از دولت فدرالی جانبداری مینمودند. آنها هراس داشتند که یک حکومت قوی

مرکزی از جانب مسکو مورد استفاده قرار خواهد گرفت .

در ملاقات با ستالین

بعد از پنج هفته مذاکرات بی ثمر، بتاريخ ۱۵ اپریل ۱۹۴۷ مارشال مایوس با ستالین ملاقاتی بعمل آورد. مارشال ستالین را از زمان تصدی خود در مقام رئیس کل ستاد ارتش در جنگ بحیث یک مذاکره چپی موثر میشناخت و امید داشت که بوسیله او به پیشروی در مذاکرات دست یابد. اما ستالین به برون رفت از بن بست ضرورت نداشت . درحالیکه مارشال نگرانیهای خود را ارائه مینمود ، ستالین با پنسل رنگه در کتابچه یاد داشت کله های گرگ را رسم میکرد. ۶ او از مارشال خواست تا حوصله داشته باشد.

حوصله یگانه چیزی بود که مارشال ، بادر نظر داشت اوضاع خطرناک اروپا، در مورد آن

آگاهانه توافق نظر داشت. بعد از مذاکرات با ستالین، مارشال نتیجه گیری نمود که ناکامی مذاکرات معلول کرکتر انعطاف ناپذیر مولوتوف نه بلکه مشی کریملین میباشد: هیچ کاری نکردن به بهترین وجهه جوابگوی منافع شوروی بود . پراگندگی اقتصادی در اروپا به کمونیستها امکان میداد تا موقف خود را استحکام ببخشند. غربت بستر آیدیالی برای تقویه کمونیزم بود.

در واشنگتن بعدها حکایت میشد که مارشال به مارشال روسی گفت : « Marshal Stalin,

I'm terribly worried about conditions in Europe. » درین فرصت ستالین دست خود را به

شانه مارشال گذاشت و جواب داد: « Don,t worry, we:ll take care of that. » ۷ این همان

لحظه ای بود که مارشال در آن به فکر ضرورت پلان نجات اروپا بوسیله ایالات متحده افتاد.

چه کسی اولتر به اروپای غربی میرسد؟ کرگس کمونیستی که پراگندگی می آورد ویا ایالات متحده با پلان مارشال؟

(The Minneapolis Star)

پلان ها در واشنگتن

همکاریهای متقابل در اروپا

بعد از بازگشت به واشنگتن ، مارشال به اداره The Policy Plannin Staff در وزارت خارجه هدایت داد تا چوکات یک پلان کمک به اروپا را طرح نماید. این اداره تحت رهبری جورج کِنان فعالیت میکرد که تازه از ماموریت در مسکو بازگشت نموده بود. از شروع مارچ The State War Navy Coordinating Committee نیز از طرف اشیسون معین وزارت خارجه درین استقامت بکار گماشته شده بود. پروگرام کمک باید همزمان راه حل پرابلمهای مختلف را پیشنهاد مینمود: برای بدتر شدن اوضاع اقتصادی - اجتماعی در اروپا، برای پیشروی کمونیزم ، برای مسئله آلمان ، برای

برهم خوردن تجارت بین المللی ، برای سیستم Bretton Woods و برای این فاکت که مساعدت به اروپا تا این زمان غیر موثر بوده است . یک مبدأ مهم تفکر برای حل تمام این پرابلمها ضرورت همکاریهای متقابل اروپایی بود.

همکاری میان کشورهای اروپایی باید نه تنها انکشاف اقتصادی را تشویق مینمود و مصرف موثر کمکهای دالری امریکارا تضمین میکرد بلکه خلای اخلاقی و ایدیالوژیک را که بوسیله جنگ بوجود آمده بود نیز برطرف میساخت . همچنان همکاری متقابل اروپایی قادر بود راه حلی برای مسئله آلمان ارائه نماید: میشد که هم فرانسه وهم زونهای آلمان در یک پروگرام کمکهای کواردنه شده اروپایی مرتبط ساخته شوند، درآنصورت میتوانست احیای اقتصادی آلمان براه بیفتد و مقاومت فرانسه در برابر آن با مساعدت های وسیع دالری معامله شود.

« THE UNITED STATES MUST RUN THIS SHOW »

اولین راپور The Policy Planning Staff بتاريخ ۲۳ می ۱۹۴۷ بر سر میز مارشال گذاشته شد. درین راپور به آن سلسله تأثیرات منفی جنگ بر ساختار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اروپا اشاره شده بود که به پیشروی کمونیزم مساعدت مینمود. اما کِنان ازین وضعیت راضی نبود که تحت تأثیر دکترین ترومن مباحثات انتی کمونیستی عرصه سیاسی امریکا را فراگرفته بود و در نتیجه پرابلم واقعی از محراق توجه بدور میماند: بحران در اروپا . کِنان میخواست این آیده را تصحیح کند که گویا دکترین ترومن دست آزاد خواهد داد تا در همه جاهای جهان مداخله نمود. با دکترین ترومن ممکن نبود که کدام سیاست خارجی بمنصه اجرا قرار داده شود. باید یک پلان عملی برسر میز گذاشته میشد.

کِنان معتقد بود که پلان کمک نباید بوسیله ایالات متحده ایجاد شود. بنظر او ابتکار باید

از اروپا نشئت میکرد: کشورهای اروپایی باید بطور دسته جمعی تقاضای کمک دالری بعمل میآوردند. کنان کمیسیون اقتصادی برای اروپا (ECE) را مرجع مناسبی برای هماهنگ ساختن کمکها محسوب مینمود. این بدان معنی بود که کنان امکان سهمگیری اتحادشوروی را در پروگرام کمکها منتفی نمی شمرد. شوروی نیز در ECE نمایندگی داشت. The Foreign Aid Committee که

در مذكرات با The State War Navy Coordinating Committee باید موقف وزیر امور خارجه را فرمولبندی مینمود نیز سهمگیری اتحادشوروی را در پروگرام کمکها مرجع میدانست و ECE را مرجع مناسب برای کواردنه امور.

کلایتون که بتازگی از ژنیو بازگشت نموده بود و در آنجا در هفته های گذشته در اولین

جلسات ECE سهم گرفته بود، ECE را « مرجع کاملاً غیر قابل استفاده برای آغاز » کار میشمرد. کلایتون به مارشال هشدار داد که پلان جدید کمک نباید با عین شیوه ای تطبیق شود که کمکهای امریکا از طریق UNRRA مبذول میشد: ایالات متحده هفتاد فیصد کمکهای UNRRA را تمویل مینمود اما از جمله هفده رأی صرف یک رأی در باره مصرف کمکها به امریکا تعلق میگرفت. کلایتون در یادداشت خود به مارشال و اشیسون نوشت: « We must avoid getting into another UNRRA. The United States must run this show. » ۸

بیانیه اشیسون

در هشتم ماه می ۱۹۴۷ دین اشیسون معین وزارت خارجه امریکا بیانیه ای ایراد نمود که بمثابه پیشگفتار بیانیه مشهور مارشال در یکماه بعد تر در هاروارد ارزیابی شده میتواند. اشیسون جمعیت عظیمی از زارعین غلات را در یک جمنازیوم سپورتی در کلیولند، درمیسی سی پی مخاطب قرار داده بود. چنان روز گرمی بود که لباس بر بدن ثقلت مینمود. اشیسون پیراهن آستین کوتاه به تن داشت.

اشیسون با بیانیه خود ذهنیت عامه را به ضرورت دوام کمک به اروپا جلب مینمود. مردم امریکا باید به پذیرش این واقعیت آماده میشد که یازده میلیارد دالری که ایالات متحده قبلاً برای کمک مصرف نموده بود، هنوز کافی نبود. ضرورت کمک را اشیسون چنین بیان نمود: « بدون کمک خارجی پروسه اعمار مجدد در بسیاری کشورها تا اندازه ای طولانی خواهدشد که به بروز ناامیدی و هراس منجر شود. درچنین شرایط آزادی، دموکراسی و استقلال ملل نمیتوانند محفوظ بمانند. مردمان مایوس وگرسنه اغلباً به آخرین اقدامات متوسل میشوند. » ۹

پیام اشیسون به دهقانان غله کار این بود که کشور های اروپایی بنابر کمبود دالر در آینده

نزدیک قادر نخواهند بود تا محصولات زراعتی امریکا - از قبیل غله و پنبه را خریداری نمایند. او به ادامه کلام گفت : این «common sense and good business» است اگر کمبود دالر در اروپا برطرف شود، زیرا سقوط صادرات به اروپا برای ایالات متحده یک فاجعه خواهد بود.

OFFER OF SURPLUS ?

دلایل اقتصادی برای بذل چنین کمک وسیع المقیاس ، نیم سال بعد ، زمانیکه کانگرس باید آنرا تأیید مینمود ، زیاد مورد بحث قرار میگرفت . بمنظور جلب حمایت عامه از کمکها، ترساندن از بازگشت به گذشته های تلخ مورد استفاده قرار داده میشد. The Great Depression هنوز در اذهان امریکاییها تازه بود. استدلال ها حاکی برآن بود که هرگاه اروپا بحیث بازار فروش ساقط شود، در ایالات متحده اضافه کالاها بوقوع خواهد پیوست و کشور بطرف بحران فروخواهد رفت . مشوق های اقتصادی برای حکومت امریکا ، درحقیقت امر، دارای اهمیت درجه دوم بود. حکومت اولترازمه به اهمیت ستراتیژیک ثبات اقتصادی و سیاسی در اروپا می اندیشید. اما استدلال اقتصادی ازین جهت بیشتر مورد استفاده قرار داده میشد که پروگرام کمک برکانگرس قبولانده شود. بعضی اشخاص در داخل حکومت درین رابطه برخورد انتقادی داشتند. بنظر آنها بازارهای داخلی و بازارهای خارجی غیر اروپایی به اندازه کافی وسیع بودند که فروش امتعه امریکایی را تضمین کنند. تهدید وقوع اضافه تولید افسانه ای بود که تبلیغات شوروی آنرا بمنظور موجه جلوه دادن کمکها جهت جلوگیری از بحران فروش ، سر داده بود. ناقدین خاطرنشان میساختند که پلان مارشال مقتضی یک صدقه جدی از جانب مالیه دهندگان امریکایی است . این صدقه عمدتاً بدلائل سیاسی - ستراتیژیک و بشری ضرورت افتیده بود.

اعلان پلان مارشال

بیانیه ای که در پنجم جون ۱۹۴۷ بوسیله مارشال در دانشگاه هاروارد ایراد گردید ، برمبنای یادداشت کلایتون و راپور کنان تحریر یافته بود. بخش های مربوط به تجارت از نوشته های کلایتون و اصرار بر ابتکار اروپایی از افکار کنان ملهم بود. با آنکه پیشنهاد کمک به تمام اروپا صورت گرفته بود ، اما کلایتون و کنان آنرا طوری فرمولبندی نموده بودند که برای شوروی ها زیاد جالب نبود. مارشال در طیاره بسوی هاروارد بعضی از قسمت های بیانیه را بیشتر دستکاری نمود. چارلس پ. کیندلبرگر مدیر شعبه امور اقتصادی آلمان واطریش در وزارت خارجه امریکا و عضو کمیته کمکهای خارجی در یادداشت مورخ ۲۲ جولای ۱۹۴۸ حکایت نموده است که چگونه جای و وقت مناسب برای اعلان نمودن پلان انتخاب میشد. این واضح بود که وزیر باید بیانیه ای ایراد

کند. اما در کجا ؟ بقول اسیستانت وزیر، مارشال در تاریخ ۱۷ جون یک سخنرانی در پیشروداشت ، اما با در نظر داشت تأخیرناپذیری اوضاع در اروپا این تاریخ خیلی دور بنظر میآمد. درین وقت مارشال بخاطر آورد که او یک دعوتنامه از دانشگاه هاروارد بدست دارد.

در زمان جنگ جهانی دوم برای او از طرف دانشگاه هاروارد اعطای دکتورای افتخاری پیشنهاد گردیده بود. دفعات قبلی که به مارشال دکتوراهای افتخاری پیشنهاد میگردید، او به دانشگاه های مربوطه می نوشت که او در باره بدست آوردن دکتورا فکرنمیکند. عساکر در آنطرف اوقیانوس چه فکر خواهند نمود اگر او دفتر خود را به هدف بدست آوردن چنین افتخارنامه ترک بگوید، درحالیکه سربازان نمیتوانند پوسته های خود را رها کنند ؟ مگر او نتوانسته بود یک چنین نامه ای به هاروارد بنویسد، زیرا ادمیرال کینگ و جنرال آرنولد قبلاً دکتوراهای افتخاری را از هاروارد پذیرفته بودند. بناءً او بدون توضیحات بیشتر، از مفتخر ساختن خود سپاسگذاری نمود.

امتناع از پذیرش دکتورای افتخاری هیچگاهی در هاروارد بوقوع نپیوسته بود. انسان باید مکث میکرد . اما این مرد باتمکین بجواب نوشت که دکتورا را با کمال افتخار می پذیرد وهمینکه برای وی فرصت دست بدهد برای تسلیم شدن آن مراجعه خواهدکرد.

مارشال کمی بیشتر از روز ۲۸۶ -مین دوره توزیع دیپلوماها از تصمیم خویش برای تسلیم شدن دکتورای افتخاری خبرداد. اطلاعیه باردیگر سبب دستپاچگی در هاروارد شد: بیانیه دهنده قبلاً تعیین گردیده بود و پروگرام هم تکمیل بود. با آنهم دانشگاه برای استقبال از مارشال آماده بود. همگی میدانستند که وزیر مطلب مهمی برای گفتن دارد. بدینترتیب ، آن نطق تاریخی در هاروارد ایراد گردید. ۱۰

« A WHOLE HELL OF A LOT BETTER»

رئیس جمهور ترومن طرفدار بود تا پلانی که مارشال آنرا در بیانیه خود معرفی نمود بنام خود بیانیه دهنده مسمی گردد. این امر باید نام این جنرال متواضع را جاودانگی میبخشید، چنانچه بخشید. * مزید برآن پلان باید بوسیله اکثریت جمهوری خواهان در کانگرس تأیید میشد. ترومن میدانست که در سال انتخابات این چانس بسیار کوچک است که پلان بنام خود او مسمی شود.

رئیس جمهور افزود « The Marshall Plan would sound a whole heel of a lot better in Congress » ۱۱ و بدینترتیب پلان اعمار مجدد اروپا در تاریخ بنام پلان مارشال ثبت شد.

* جنرالها در میدان نبرد برای قرنها شهرت مییابند. برای مارشال این زمینه وجود نداشت که برای خود شهرت بیندوزد. زیرا آیزنهاور بجای او در نورمانده قومانده تعرض را بدست گرفت . رئیس جمهور روزولت نمیتوانست در واشنگتن مارشال را از نظر دور داشته باشد.

مارش گلها در ۱۷ اپریل ۱۹۴۸، سپارنیتاد